

«ناسیونالیزم» و توسعه و پیشرفت اقتصادی

از عمر اصطلاح «کشورهای توسعه نیافته»^۱ زمان زیادی نگذرد.

از دبرباز، مردمان جهان، از دیدگاههای مختلف، به «یونانی» و «بربر»، «عرب»، «عجم» و «اسرائیلی» و «گوئیم»^۲ و غیره تقسیم شده‌اند و حتی «تروغای شوچی»^۳ در دره‌های دورافتاده و محصور میان کوههای سر بلکک نشیده صعب العبور زندگی کرده و میکنند و دیدشان و جهانشان بسرحدات طبیعی سرزمین خویش پایان میپذیرد خویشان را بالانرو افضل و برتر دانسته، انکاشته‌اند که: ابرویاد و مه و خورشید و فلک در کارند. «اینان روزناری را، در پندار خود بخوشی بسر آرند. انکار آفرینش بخاطر این «برگزیدگان» روی داده است.

روشن است که اینگونه تقسیم‌بندیها هیچ روی بنیان علمی نداشته، پیشتر از مبانی احساسی برخاسته است، و حتی آکنش آنانکه در پی یافتن تکیه‌دههای علمی برای چنین توهمات و تخیلات و پندارها بوده‌اند هرگز بشری نرسیده، حاصنی بیار نیآورده‌سهل است موجب تندروها و خشونت‌های نامعقولی شده است. تلاش و تکابوی معتقدین به «برتری نژادی» از هر قوم و دسته در یک صدمال گذشته، برای جستن بایدهای علمی برای معتقدات افسانه‌انگیز خود، به‌در رفته است.

تقسیم مردمان، بدانگونه که در بالا رفت، برای بیگانگان «طبعاً» تحقیر کننده و توهمین آور بوده است و عرجا و عر عنکام نوانسته‌اند و آکنش خویش را در برابر چنین مرزهایی، نه‌زاده و آفرینه تخیل است، نشان داده‌اند.^۴

اسرو نیز دنیای ما از یک نظر بدو بخش شده است: کشورهای توسعه نیافته و کشورهای پیشرفته.

این تقسیم بندی برخلاف تقسیم‌بندیهای بالا بایه و اساسی علمی دارد و بریرسیه و مدارک و آمارها متکی است و بدین لحاظ ماهیةً با سایرین تفاوت دارد. تقسیم مردمان

۱ - Under-developed ۲ - در عبری بمعنی اقوام و غرض سایر مردم غیر اسرائیلی است

۳ - مراجعه شود به «نهضت شومبی» در ایران

بانان که در سرزمینهای توسعه نیافته زیست میکنند و آنانکه در خطه های پیشرفته عمر میگذرانند دال بر صفات ذاتی و لایتنیر و ابدی آدمیان نیست . بد یگرسخن ، مردمی که در این دو گونه محیط بسر میبرند ، از نظر خصائص و صفات جسمی و روحی آفریده محیط و گرفتار در « جبر » اوضاع و احوال و شرائطاند . لاجرم ، این تقسیم بندی حقارت آمیز و موهن نمیتواند باشد .

اینکه کشورهای توسعه نیافته متصف بچه صفاتی هستند و کدامند و ساختمان اجتماعی و کار دستگاه اقتصادی آنان چگونه است از حوصله بحث ما و از حدود این سطور بیرون است و جداگانه و مشروح میبایستی بررسی شود .

کشورهای توسعه نیافته گرچه هر یک خصائص و ویژگیهایی دارند اما از مقایسه این خصیصه ها میتوانیم صفات کلی آنها را استنتاج کنیم و با اطمینان بگوئیم که تمام این چنین کشورهایی ، کمایش ، در یک مرتبت از غنا ، دانش و بهداشت هستند و دوسوم معاصران ما در شرائط دشوار و زجر دهنده و آزارنده ای از فقر و جهل و مرض زیست میکنند (۱) .

جهان ما بنحوی شگفت انگیز و جادویی دگرگون شده است . کشورهای توسعه نیافته که در روزگار گذشته در حساب نمیآمدند امروز هر چه بیشتر به سطح جریان امور میآیند و خود نیرو و توان خویش را مینمایند و بخش خود را از هستی و زندگی میخواهند .

در روزگاران ما ، کشورهای توسعه نیافته ، بویژه که روز بروز بر شمار ممالک مستقل و آزادی از این نوع افزوده میشود ، بخوبی توانائی و قدرت آن را دارند ، و در خویش احساس میکنند ، که جریان بازار بین المللی و جهانی را تغییر بدهند و در تمایلاتش اثر بنهند . اینان نتیجه گرفته و میگیرند که همین جریان موجب و مسبب عقب ماندگی و سیه روزیشان بوده پس میتواند و باید بتکامل و گسترش معاشی و اقتصادی ایشان کمک و یاری کند .

برای کشورهای توسعه نیافته نیمه دوم سده بیستم استقلال سیاسی بزرگترین دارائی و با ارزشترین گنجینه است تا بوسیله اش بتوانند ترتیب زندگی خویش را آزادانه بدهند ، به تمسیت پریشانیهای دیرینه پردازند و راه خود را در دنیای پر آشوب و دریای پر تلاطم حادثات ، بدون دخالت دیگران ، تعیین و معلوم کنند . در نخستین منزل این طریق ، کشورهای توسعه نیافته درمیابند که پیش و بیش از هر چیز باید به اقتصادیات خود پردازند و سطح اقتصادی و معاشی

را حتی الامکان، و گاهی بهیای هرچیز وبدون توجه بدیگران بالا ببوند. توسعه نیافتگان در نزد خود چنین استدلال میکنند که: کشورهای پیشرفته ودارا که از لذات زندگی ورفاه وآسایش برخوردارند توجهی به وضع کلی بین المللی و عنایتی به حال عمومی بشریت ندارند چرا وبحکم کدام اصل اخلاقی اینان موظف برعایت چنین مسائلی باشند؟ شاید بتوان گفت که از همین جا ست که ریشه های « ناسیونالیسم » پدید میآید وبرنامه های دولتها رنگ وصبغه ملی بخود میگیرد.

در کشورهای توسعه نیافته بهیچوجه لازم نیست که « ناسیونالیزم » تبلیغ شده بیای آن فراخوانده شوند. درك وجگونگی دید انسانهای قرن بیستم این تمایل را در مردم کشورهای توسعه نیافته میآفریند واز نهاد واعماق وجودشان بیرون سوق میدهد.

« ناسیونالیزم » الهام بخش اتحاد وهمبستگی گروههای عقب افتاده است.

در اینجا بد نیست توضیح داده شود که یک « اقتصاد ملی » تنها و تنها بخاطر « ملی » بودن عقلانی ومنطقی نمیشود. کود کانه است اگر بیندازیم که « ملی » بودن و ققط « ملی » بودن ما را از معیارها ومقیاسهای دیگری برای سنجش یک اقتصاد بی نیاز میسازد. اقتصاد ملی یک کشور توسعه نیافته گاهی با منافع سایر کشورهای توسعه نیافته تضاد مییابد اما همیشه وحتماً حالی کینه توزانه وخصمانه در برابر کشوریا کشورهایی که موجب ومسبب عقب ماندگی وسپه روزی خویش می شماردشان، دارد.

البته نیازی بتوضیح و بیان نیست که سیاست « اقتصاد ملی » آن زمان نیکو اثر ومفید و سودمند است که به رفاه اقتصادی ومعاشی مردمان بیافزاید ودرعین حال از اقدامات و کارهایی که، مآلا، به آثار کلی وعمومی ونهائی خود آن سیاست زیان می رساند، بپرهیزد وبگریزد. برخی این وهم وپندار نادرست وخطا دست داده، باور دارند که پیروزی وتوفیق کشورهای عقب افتاده و توسعه نیافته در روش « ناسیونالیستی » خویش جهان وجهانیان را بیش از پیش از هم دور میکند ورشته بستگی ها وعلائق را میگلانند. این اندیشه درست نیست وواقعیات صحت عکس آن را می رساند. تاریخ نشان میدهد که ملت های هم طراز وهم نیرو بیشتر وعمیقتر بهم نزدیک میشوند ودوستی میانشان مستحکمتر واستوارتر بوده وهست. در روابط یک کشور نیرومند و پیشرفته با یک کشور توسعه نیافته وضعیف اگر نگوییم که اولی دیده طمع بدومی دوخته، دست کم میتوانیم بپذیریم که نظرات کشور نخستین برتری نمایان وبرجسته ای بر آن دومین دارد. فقر ونداری، در کشورهای توسعه نیافته، سطح فرهنگ را بچنان درجه پائین نگاهداشته که نمیتوان انتظار داشت مردمان ادراک دیگر وبهتری، از آنچه فعلا

دارند، دارا باشند.

در بین افراد، باید بگوئیم، تعاون میان همطرازها و نیم نیروها پدید میآید و نباید در روابط میان قوی و ضعیف جستجویش کرد. وجود تعاون بین قوی و ضعیف فریبی بزرگ است و انسانهای باور نکردنی و کهن که دیگر کسی گوش بدان نمیدهد. ملل کشورهای توسعه نیافته این داستان را میدانند و آن را بصحنه و میدان ارتباطهای بین المللی نیز میکشاند و تعمیم میدهند.

اصلاً — هنگامی که دو هم نیرو و همطراز باهم برابر میایستند، بهتر و روشنتر از عقائد و اندیشه‌های یکدیگر آگاهی مییابند. سیاهپوستان فقیر وضع موجود خود را بدیهی و نوعی «باید» میپندارند در حالی که سیاهان درس خوانده و مرفه و ثروتمند برای بهتر کردن وضع هم‌نژادان خود میکوشند و تلاش میکنند. در کشورهای پیشرفته که، پس از مبارزات زیاد و شدید، کارگران حق اعتصاب را بچنگ آورده و برای خویش مسلم ساخته‌اند با تشکیل اتحادیه‌های کارگری نیرومند و عظیم خود را هم سطح و همطراز و هم زور کارفرمایان کرده‌اند و در شرایط مساوی و برابر با یکدیگر معامله میکنند و از این روی اعتصاب خیلی کمتر از روزگاران قدیم شده است.

ژاپن‌ها در سال ۱۸۶۸ نخستین مردمی بودند که باین اصل پی بردند و دریافتند برای مقابله و برابری با فرنگیان و خلاصه برای حفظ موجودی خود ناچار باید نیرومند و توانا شوند. برای برابر بودن و بودن راه دیگری بنظر نمی‌رسید. تاریخ گواه است که زمین داران بزرگ هرگز دست به اصلاحات ارضی نیازیده‌اند بلکه این دهقانان و کشاورزان گرسنه و مصیبت کشیده بوده‌اند که بدین کار وادارشان کرده، حصه‌ای از گنجینه‌های زر و خواسته ایشان را بخود اختصاص داده‌اند.

در بین ملتها نیز وضع جز این نیست. در روزگار ما ملل بجد میکوشند که همطراز و همسنگ سایرین شوند. گروههای انسانی عصر ما هم نیرو بودن را برای بهبود زندگی خویش ضروری و لازم تشخیص میدهند. چه بسا که عدم کفایت و کمی توسعه و قدرت سازمانهای بین‌المللی حاضر معلول و نتیجه عدم تعادل و هماهنگی در توانائی کشورها باشد، بویژه وقتی

۱ — نکته این جاست که در کشور های پیشرفته امروزی مزایای طبقات گرسنگی زده سابق بمقدار زیادی، ببهای قهر و مذلت شدیدتر و بیشتر گرسنگان ممالک توسعه نیافته بدست آمده است. اگر آمریکا سیاست دفاع از پنجه کاران را پیش نکرده بود کشاورزان پنبه مصری مسلماً و بدون شک وضعی بمراتب بهتر میداشتند.

در نظر آوریم که کشورهای توسعه نیافته، با وجودیکه اکثریت عددی نفوس بشری را در خود جای میدهند، خداوند زرو زور کافی نیستند و بی پرده گفته باشیم، در عمل اقلیت اندک ممالک ثروتمند و پیشرفته و آباد آراء و نظرات و نحوه اداره دلخواه خویش را بر آنان تحمیل میکنند مردمان کشورهای توسعه نیافته این وضع را بخوبی در مییابند و آنرا، در آخرین تحلیل، بساختمان اقتصادی جامعه خویش نسبت میدهند و در اندیشه اصلاحش میافزینند. اگرچه روز بروز بر اهمیت و مقام و منزلت ممالک توسعه نیافته، بخصوص در امر سیاست و مثلاً در سازمان ملل متحد، افزوده میشود ولیک تا آن روز که مردمان این سرزمینهای پهناور بتوانند سرنوشت خود را خود بدست گیرند فاصله ای بعید و راهی دراز بنظر میرسد. لازم به توضیح است که غرض از «بنظر رسیدن» از دیدگاه و چشمخانه خود مردمان سرزمینهای توسعه نیافته است که هرچه بیشتر مذاقه میکنند و هر گام که به پیش بر میدارند فاصله خود را با کشورهای توسعه یافته و پیشرفته بیشتر و عمیقتر مییابند.

این احساس عقب ماندگی «عقدۀ حقارتی» در مردمان عقب مانده ایجاد میکند که واکنشش، بخصوص در «ناسیونالیزم» های تندرو و افراطی، بصورت «عقدۀ رترتی» — نمایان و آشکار میشود.

مردم کشورهای توسعه نیافته، طبعاً نسبت بهم احساس همبستگی و میل تعاون و معاضدت دارند و شک نیست که این مسأله قدسی به بیش و جنبشی بجلو است زیرا همین احساس به تقویت نیرومند کردن بیشتر آنان یاری فراوان میکند.

کشورهای توسعه نیافته خیلی مانده که از نظر فرهنگ و اقتصاد بهم نزدیکتر و نزدیکتر شوند. این قانون و ناموس طبیعت است و ازلی است که ناتوانان، ویا آنانکه خود را ناتوان احساس میکنند، گردهم آیند و یاری یکدیگر شتابند. نمونه درخشان این مدعی نحوه زندگی اقلیت های مذهبی، از هر فرقه و نحلّه، و نژادی، چون سیاهپوستان، است. کشورهای توسعه نیافته لبه تیز و یرنه تیغ ناسیونالیزم خود را بیشتر متوجه کشورهای پیشرفته کرده، بخاطر قرنها سیادت و فرمانفرمایی اقتصادی و بخصوص سیاسی آنها، که فراموشی چندان ساده و آسان نیست، میکوشند هرچه بیشتر از شان جدا و دور شوند ورشته های علائق و وابستگیها را باریکتر کرده شاید بگسلند.

اگر در سه نوزدهم لرزندگی و سستی پایه های زندگی طبقات پائین جوامع را بدنبال «نهضت تعاون» فرستاد و بدان مشتاقان ساخت، ملل عقب مانده امروزی دنیای پرشگفت ما را به «تعاون میان کشورهای توسعه نیافته» میکشاند تا با پیوستن بهم «توانائی معامله»

بیشتری از آنچه تک تک دارند بکف آرند .

از نظر اقتصادی « نهضت تعاونی میان کشورهای توسعه نیافته » تا این زمان رشد زیادی نکرده گسترش قابل ملاحظه‌ای نیافته است ، اما در سیاست ریشه‌های عمیقتری دوازده عمره‌های بیشتری بار آورده است و نوید میدهد که روزی ، در آینده ، بزرگترین و قاطعترین نیروی تاریخ شود . باد دردها و سختیهای سلطه بگانگان و کشورهای غنی و پیشرفته در مردم کشورهای توسعه نیافته زنده است و ایشان را خواه ناخواه بهم نزدیک میسازد و عطش و میل شدیدی به پیشرفت و ترقی ، و سرانجام ، برابر شدن با ملل ثروتمند را در نهادشان میآفریند و با چشم انداز زیباتر و امیدبخش تری که از آینده جلوی دید گانشان میآورد ، بدین کار هرچه بیشتر تشویق و ترغیبشان میکند .

اینان ، در سیاست داخلی ، از هم میآموزند و پند میگیرند و از شکستها و آزمایشهای دیگر توسعه نیافتگان درس میآموزند .

شک نیست که ، با آنچه در عصر حاضر در حال تکامل و تطورتند و سریع است ، در آینده تعاون اقتصادی هم میان ملت‌های کشورهای توسعه نیافته پدید خواهد آمد و از آن گزیری نیست .

از سوی دیگر ، اندک اندک ، بر کشورهای پیشرفته این احساس دست میدهد که باید و ناچارند با « اکثریت » همگام و همصدا شوند و بکوشند تا هدفهای مشترک بیابند .

تاریخ گواه صادقی است که نیرومندان و اقویا کمتر و کمتر نسبت به ناتوانان وضعیفان گذشت کرده و داشته‌اند . امروز نیز ملل ممالک توسعه نیافته میدانند که کشورهای پیشرفته را باید « وادار » کرد و همین کار را هم میکنند .

کمال و شکفتگی و رونق روابط بین ملل را نباید در تکامل ملی یک یک ملتها جستجو کرد . قبول و پذیرش سیاستهای ملی در کشورهای عقب افتاده و افزایش توانائی و قدرت آنان از این راه و نیز از طریق وجود تعاون در میانشان مرحله‌ای ضروری و لازم برای توسعه و بهبود روابط بین‌المللی است .

منافع کشورهای متمول و پیشرفته ، اکثراً ، وقتی بیشتر تأمین میشود که بنحوی روزافزون و دائم بازارهای جهانی رویه بسط و توسعه و گسترش و رونق باشد . شکفت است که در غالب موارد باین مطلب آن طور که باید و شاید توجه ندارند .

جای تردید و گفتگو نیست که کمال ملی کشورهای پیشرفته به نابسامانیهای بین‌المللی

و پدید آمدن آنها کمک کرده است. کمال ملی عقب افتادگان نیز در آغاز بر نابسامانیهای بین‌المللی، از نظر کمی و کیفی، خواهد افزود. اما در دورنمای آینده همکاری میان شوراهائی که از نظر داخلی ساختمان اقتصادی، اجتماعی متکامل گردیده، نبات معاشی یافته‌اند، امکان پذیرتر و امیدبخشتر است. نشانه‌های موجود ما را در این راه تا مرزین بیش میراند.

در عرصه و بهینه سیاست میتوان چنین پیش بینی کرد و خطوط آینده را رسم کرد که هرچه ملل عقب افتاده بیشتر و عمیقتر به موقعیت اسفناک ورنج آور خود وفوق میبایند و از آلام و دردهای خویش فزونیتر آگاه میشوند و بیشتر وضع تهاجمی بخود میکنند و هرچه کشورهای پیشرفته در برابرشان بالا جبار، وضع دفاعی بخود میکنند، ناآرامیها و تیرگیهای بین‌المللی افزونی میپذیرد. نباید پنداشت که کشورهای پیشرفته در این کشمکش دست از مبارزه می‌کشند و صحنه را بیکباره برقیب میگردانند. خیر چنین نیست. اینان وسیله‌های لونا یون در اختیار دارند که غالباً از آنها استفاده میکنند و عبارتند از:

۱- کاستن از حجم سرمایه‌ها و سرمایه‌گذاریهای خود در کشورهای توسعه نیافته و تقلیل کمکهای سرمایه‌ای.

۲- خودداری و اجتناب از همکاری برای تثبیت قیمت‌های آلاهای صادراتی کشورهای توسعه نیافته از طریق اتحادیه‌های بازرگانی.

۳- کاهش تعهدات خود در برابر سازمانهای بین‌المللی، تا بدین وسیله از قدرت و تأثیر آنها بکاهند و به «وفا موجود» (۱) درنگ بیشتری بدهند و از دگرگونی آن جلوگیری کنند. این اقدامهای منفی، نتیجه منطقی و طبیعی علاقه کشورهای پیشرفته به «وضع موجود»

است و نباید جز این انتظار داشت. *پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*
کشورهای توسعه نیافته هنگام تعقیب و عملی ساختن سیاست ملی خود پیشرفتگان را وادار و مجبور به توسل به اقداماتی منفی از نوع بالا میکنند و همین اقدامهای منفی، ممالک عقب افتاده را بیشتر و زیادتر به «ناسیونالیسم» تحریک و تشجیع و بعلائق وابستگیانی ده با اغنیای ملتها دارند بیملتر میکند. دوری که از این وضع پدید میآید موجب بروز آثار مضاعف و برهم فزاینده میشود.

«ناسیونالیسم» ملل عقب افتاده و مردمان سرزمینهای توسعه نیافته در هر لایه و قدمی باروشهای کشورهای پیشرفته تصادم و برخورد مییابد. آنهم چه روشهایی؟ که بر اثر و در بی‌سالها،

بلکه قرن‌ها، علائق و وابستگی‌های مستعمراتی و شبه‌مستعمراتی بوجود آمده، نضج گرفته، تطور یافته است.

رابطه‌های بین‌المللی اقتصادی بسیاری هست که در جریان تحول تند عصر ما باید قطع شود و ظرفیتهای آن، که دیگر تحمل و یارای در خود گرفتنشان را ندارد، خرد گردد. در موارد بسیاری مردمان کشورهای توسعه نیافته نشان میدهند که مایلند تأسیسات بیگانگان را در میهن خود ملی کنند و بهره‌کشی از منابع طبیعی خویش را متوقف سازند. این تمایل هرچه باشد، درست یا نادرست، ضعیف یا قوی، نباید فراموش کرد که از سرمایه‌گذاری کشورهای پیشرفته بیکاهد، جلوگیری میکند و اعتماد و اطمینان تجاری و کسبی میان این دو گروه را نیز متزلزل و لرزان میسازد.

اگر بیطرفانه و منصفانه سخن گوئیم باید یاد آور شویم که پیدائی و گسترش «ناسیونالیزم» در میان ملل سرزمینهای توسعه نیافته و آباد نشده هم لازم است و هم نیک. کوشش مردمانی که برآند و جهد دارند از فقر و نکبت و مصیبت بیرون روند و قرن‌ها سکون و درنگ فرهنگی و اقتصادی را از میان بردارند و شکل‌های نوین اجتماعی بیافرینند، امیدبخش و هیجان انگیز است. در این کشمکش همه عوامل یار و مددکار مجاهدین نیست و گذشتن از «خوانها» سهولت ممکن نمیشود. بیشتر کشورهای توسعه نیافته از رسوم تثبیت شده سیاسی، مدیریت پابرجا و ثابت، مردم مدرسه دیده، بقدری کافی، محروم هستند و از این جریان رنج میبرند. در اکثر اینگونه ممالک تعصب‌های نژادی و مذهبی با شدت و وحدت بروز و ظهور دارد. آگاهی روز افزون مردمان ساکن این چنین سرزمینهایی بر وضع سخت و مشقت بار خویش ایشان را در چنان حال روحی قرار داده که باسانی تهییج میگردند و بانگ تحریکی از راه عقل و طریق منطقی خارج میشوند.

سیاستمداران کشورهای توسعه نیافته را «افکار عمومی» و خواست‌های مردم و ادار و مجبور میکند که (اگر هم خودشان چنین علاقه‌ای نداشته باشند)، با استظهار به ناسیونالیزم، سیاست مخالف با بیگانگان و کینه‌توزی با منافع بیگانه را اختیار کنند. همین عناد سیاسی بیشتر با تأش اقدامات منفی کشورهای پیشرفته دامن میزند و شکاف دو گروه را وسعت زیاده‌تر میبخشد.

کشورهای پیشرفته را مسلماً توانائی آن هست که دست با اقدامات منفی بزنند، از کمک به کشورهای توسعه نیافته اجتناب ورزند، تکامل و نیرو گرفتن سازمانهای بین‌المللی و قوت یافتن بیشتر آنها در حل و فصل امور و مسائل بین‌المللی بتأخیر اندازند و پیدائی هماهنگی زیاده‌تر

بسود کشورهای عقب مانده، را مانع شوند. باز نمیتوان انکار کرد که دولتهای ثروتمند و غنی و پرمسرمایه را نیروی آن هست که در جنبش و حرکت سرمایه‌ها، در عرصه جهانی، مؤثر واقع شوند و بمقدار زیادی جهت آن را بدخواه معین سازند.

اما آثار باینجا پایان نمییابد و اقتدارهای ممالک پیشرفته در عمل محدود به حدودی میشود.

موضوع سازش و کنار آمدن با کشورهای و دولت‌های عقب افتاده هم در میان است و اغنیا را از راه آمدن بادریشان امروز و دارایان فردا کزیری نیست. گذشته از همه اینها ساختمان اقتصادی بیشتر ممالک صنعتی امروز بشکلی است که نیازمند به بازارها و منابع مواد اولیه کشورهای توسعه نیافته است و کفاف نیست اثر بکوئیم که بدون این دوامکان درهم شکستگی کشتی زندگیشان بسیار زیاد است. توجه به کشورهای توسعه نیافته روز بروز زیادتر میشود و مردمان اینگونه کشورها بخوبی از این امر آگاهند و میکوشند نهایت استفاده را از این مسأله ببرند. اثر بعد از جنگ جهانی دوم، کمکهای اقتصادی بسرمیمنهای توسعه نیافته غالباً مشروط و بسته به تعهدات و وابستگیهای سیاسی بود امروز هرچه بیشتر، و بنحوشکرفی، از اینگونه تعهدات و وابستگیها آزاد میگردد.

شک نیست که کشورهای توسعه نیافته از نظر مائی، نظامی و بازار ثانی ضعیف و ناتوانند. بادرک همین معناست که دولتهای ممالک عقب افتاده در عرصه سیاست متوسل به «سیاست مزاحمت» می‌شوند یا راه‌تهدید به اعمال این نوع سیاست را پیش میگیرند. توسل به روش و سیاست مزاحمت و «سباززه منفی» تا تاریخ پیاد دارد، آخرین تیزترکش ضعیفان و ناتوانان بوده است. ناسیدان از هر چیز و همه چیز، بنا بر غریزه ذاتی و طبیعی، داد خود را از اشیاء و امور با تخریب و ویرانی می‌ستانند و نباید فراموش کرد، که آدمی، گرچه در آفرینش و کاراثر بخش امکاناتش محدود است، در ویران کردن و خسارت رساندن آزادی زیاد و میدان عمل وسیعی دارد. کشورهای توسعه نیافته از این «توانائی» خود غافل نیستند و جهدا دارند که بیشترین سود را از آن بچنگ آورند و از این رسن برای رهائی از کرداب دهشت زای فقر و مرض و سرک یاری بگیرند. مردمیکه در کشورهای توسعه نیافته زیست میکنند غالباً این احساس بانان دست میدهند که جهان با آنها به بیداد رفتار کرده و کشور یا کشورهایائی از گروه پیشرفته‌گان و مرفهان در حششان ظلم و ستم روا داشته‌اند. پس، و بعنوان نتیجه منطقی این احساس، خود را محق و سزاوار مییابند که از هرچه در دسترسشان

است یاوری بخواهند و از «توانائی» که گذشت ایام و در نونی جهان بدیشان ارزانی داشته ، منتفع و بهره ور شوند. «ناسیونالیزم» زنده و «دینامیک» این گروه بر پایه آنچه رقت مستقر شده و از رفتهها «استعمار» خرد کننده آبخورده است. چنین پدیده‌ای ، طبعاً ، ناهی نمیتواند اخلاق و تعالیم و دستورهای اخلاقی را در نظر بگیرد و رعایت کند .

هرچه کشورهای صنعتی و پیشرفته بر کمیت و کیفیت اقدامات منفی خویش بیافزایند ، توسعه نیافتگان بیشتر متوجه و مایل به «سیاست مزاحمت» میشوند و علاقه‌شان بدین روش ریشه دارتر میگردد . تنها برابر شدن و معطراز شدن مردمان و کشورها میتواند باین وضع ناهنجار خاتمه بخشد و شکاف موجود را از میان بردارد .

کشورهای پیشرفته ، در روز نارما ، دیگر نمیتوانند نیروی نظامی شگرف خود را برای مقابله با ممالک عقب افتاده و توسعه نیافته بکار اندازند . (و خود این مسأله تعادل نیروهای دو گروه را کمی بیشتر کرده است) . نباید بخطرارت و بندداشت که این وضع از کارسازمانهای بین‌المللی نتیجه شده و پدید آمده است . توسعه و پیشرفت « تکنیک » و فن آفریننده این امر است . در روز نارما ، بکار بردن زور ، در روابط بین‌الملل ، متروک و کهنه و فراموش شده است و در جهان رویا‌های خوش‌دستاندانش وجود دارد . رویدادها مینمایانند که امروزه ، بازنده بزرگ در بکار بردن زور کشورهای نیرومند و پیشرفته‌اند .

نمایش نیروی نظامی از سوی کشورهای پیشرفته ، برای ممالک عقب افتاده « بلوف » و تهدید و فریبی بیش نیست و مع الوصف ، بیش از پیش بر همبستگی توسعه نیافتگان میافزاید . در آینده این گونه تهدیدها کم‌اثرتر عم خواهند شد .

خلاصه ، زمان دوران نظارت بر سرزمینهای توسعه نیافته ، از راه نمایش قدرت نظامی سببری شده است و اگر دولتی از دولت‌های پیشرفته بآن دست زند نه تنها با مخالفت شدیدافکار عمومی جهانی روبرو میشود بلکه در داخل هم دچار تفرقه و دودستی میگردد . این نتایج کشورهای توسعه نیافته را در شیوه‌ای که برگزیده‌اند دلیرتر میسازد .

چه در نزد مردم سرزمینهای توسعه نیافته و چه در میان ملل پیشرفته عصرما بیزاری از «امپریالیزم» بوجهی خیره کننده پیداشده و بنحوی شدیدز و بفرزونی است . این نفرت در کشورهایی چون آلمان و ایتالیا (که مستعمرات خود را از کف داده‌اند) و یا هلند (که در حال از دست دادن آنهاست) و حتی در ممالک اسکاندیناوی (که هرگز خود مستعمره‌ای نداشته ولی

برای سالها اغماض و سکوت در برابر کارها و روشهای استعمارگران ، تلویحاً و من غیر مستقیم ، بر اعمال خلافشان صحنه گذارده اند (بظهور رسیده و قوت گرفته است .

این بیزاری چنان در کشورهای پیشرفته بالا گرفته که مانع و رادعی برای دولتها شده تا با مخالفت با ممالک توسعه نیافته بر خیزند یا احیاناً تیغ برویشان بکشند .



کشورهای توسعه نیافته، از بی تجرباب متعدد ، آموخته و دریافته اند که هر یک و همه باید سیاست توسعه اقتصاد ملی داشته باشند و همه ، بجز چند تائمی که هنوز به مرحله « بیداری بزرگ » نرسیده اند ولی از آن دور هم نیستند ، دست اندر کارند .

در سرزمینهای عقب مانده از پیشرفت ، مردمان جملگی انتظار دارند که دولت و دستگاه مدیره جامعه مبتکر برنامه اقتصادی و در عین حال ناظر بر اجرای آن باشد . از این نظر ، برنامه دولت ، نقشه « استراتژیک » حکومت است در جگونگی بکار بردن روش مداخله در جریان عمل خرید و بیخود نیروهای بازار و تنظیم آنها بان نحو که باعث تسریع و بالا بردن جریان طبیعی و سیر عادی زندگی اجتماعی گردد . در روز دارما ، منتها دیگر تنهایی و وظیفه های کهنه و قدیمی دولت بسنده نمیکنند و دولتها هم نا لژیبر ، برای خود نکالینف دیگری می شناسند . توسعه نیافتگان وجود تمرکز را برای وصول به هدفهای خود ضروری مییابند .

دولتهای کشوری توسعه نیافته سخت در تلاشند تا :

الف — مردم جامعه خویش را مجهز و مسلح به معرفت و اطلاع لازم بکنند و هر چه بیشتر بدانان بیاموزند .

ب — سائق و محرکی برای توسعه اقتصادی اجتماع باشند .

توسعه نیافتگان در جریان « بازار » ، دیگر نظری به « سلطه مصرف کننده » ندارند و اگر این امر بهنگام پیشرفت کشورهای پیشرفته امروز مرعی بوده در ممالک عقب افتاده عصر نو خریدار و طرفداری ندارد . در کشورهای توسعه نیافته ، هنگام طرح نقشه و برنامه ، آنچه مورد نظر و مقصود اصلی است منافع کلی جامعه و قدرت خلافت و آفریننده اقتصادی اجتماع است و تنها باین دو امر التفات میشود . از همین روست که در جریان توسعه اقتصادی داه ناه چندان توجهی به کالاهای مصرفی و تولید آن نمیشود و نمیتواند بشود .

بسیب نابسانیهائی که در ساختمان و ترکیب درونی کشورهای توسعه نیافته هست

مردم، تقریباً بالاتفاق، خواهند که دولت، در ضمن همه کارها، عهده‌دار اموری عم‌پشود که در کشورهای پیشرفته بوسیله خود مردم انجام میگیرد.

برخی از متخصصین کشورهای پیشرفته و صنعتی، با نظریه وضع کشور و جامعه خود برنامه‌های دولتهای توسعه نیافته را موجب خشکی و جمود دستگاه اقتصادی می‌پندارند. این پندار درست نیست. اگر کشور عقب افتاده‌ای در طرح و اجرای برنامه مداخله در امور اقتصادی و معاشی توفیق یابد و پیروز شود و بتواند جریان توسعه اقتصادی را تسریع کند، فضای حیاتی بیشتری برای اظهار وجود و فعالیت افراد می‌آفریند. از همه اینها گذشته، نظر اصلی از طرح نقشه و برنامه پیشرفت اقتصادی، از میان بردن جمود و خشکی دستگاه اقتصادی است که مظهری و نشانه عقب افتادگی است و همه جوامع رشد نکرده (از نظر اقتصادی) از آن در رنجند.

دولت‌ها در کشورهای عقب افتاده مسئول جهت دادن و هدایت و ارشاد توسعه اقتصادی و جنبش اجتماعی هستند.

مردم، در کشورهای توسعه نیافته، از دولت انتظار دارند که ایشان را در بلاها و مصائب و اتفاقات، چون آتش سوزی و سیل و غیره، یاری کند. در کشورهای پیشرفته اندوخته ثروت و خواسته آقدر هست که از پیش سازمانها و تأسیساتی برای این اوقات برپای شود اما در سرزمینهای بلا کشیده و گرسنگی زده و بیماری دیده امکان گردآوری چنین ذخیره‌ها و ایجاد چنین سازمانهایی نیست و گاه چنان وضع دشواری دارند، که بروز اینگونه حوادث نامنتظره، وجوه تخصیص یافته به نقشه و برنامه ملی را می‌بلعد، اجرای طرحهای عمده را متوقف می‌سازد و ناتمام می‌گذارد.

پیدائی کشورهای توسعه نیافته‌ای که از شور و اشتیاق به پیشرفت گرم و گاهی سوزان شده‌اند، تعریف «توسعه اقتصادی» به بالا بردن سطح زندگی همگان، پذیرش این اصل که: توسعه اقتصادی و کوشش در راه آن وظیفه دولت است و این که دولتها باید برنامه و نقشه کلی اقتصاد کشور را طرح و اجرا کنند، همه و همه پدیده‌ها و رویدادهای نوینی در تاریخ هستند.

کشورهای پیشرفته امروزی، در مراحل نخستین و در آغاز توسعه و پیشرفت خود اکثراً عکس اصول بالا را پذیرفته بخلافشان معتقد بودند.

عصر ما، عصر بزرگی است، عصری است که نیمی از بشریت بجان میکوشد تا خود را از گرداب نیستی نجات بخشد. کشورهای صنعتی و پیشرفته نیز ناگزیرند که باین کوشش هرچه ممکن است کمک کنند.

بشوق پیشرفت و سوار بر باره تیزبای « ناسیونالیزم »، هریک از کشورهای توسعه نیافته، لاجرم، برای اقتصاد خود برنامه‌ای چیده یا نقشه‌ای کشیده است. از مطالعه این برنامه‌ها و نقشه‌ها میتوان دریافت که هدف اساسی آنان افزایش حجم سرمایه‌گذاری، بقصد بالا بردن و افزون کردن نیروی تولیدی، و تعیین سائلی است که در این راه مفید می‌افتند. برنامه‌ها، و نقشه‌ها، اکثراً، حجم کلی سرمایه‌گذاری را تعیین و پیش بینی میکنند سهمیه شعبه‌های مختلف تولیدی را نیز معلوم می‌سازند که، مثلاً، چه میزان در حمل و نقل و صنایع مولد نیرو بکار افتد، صنایع سنگین به چه اندازه سهم دریافت دارد، انواع صنایع سبک چه حصه‌ای ببرند، در کشاورزی، با سرمایه‌گذاری‌های دراز مدت، آبیاری چگونه اصلاح شود با سرمایه‌گذاری‌های کوتاه مدت، ابزار و ماشین‌ها و رشوها بچه اندازه بهبود یابد، سطح بهداشت و فرهنگ و آموزش و پرورش تا چه میزان بالا برده شود و غیره و غیره.

دولت‌های کشورهای توسعه نیافته، بدنبال « ناسیونالیزم » میکوشند و سخت‌هم میکوشند تا برنامه‌هایشان نه تنها طرح کلی پیشرفت و توسعه را نشان دهد بلکه پیش‌بینی‌های مؤثر و عملی برای کلیه شعب اقتصادی بکند.

کشورهای توسعه نیافته از مطالعه وضع و ساختمان اجتماعی کشورهای صنعتی پند میگیرند و می‌آموزند که باید هم کل اقتصاد ملی را به پیش راند و هم، در ضمن، به توسعه و گسترش اقتصادی ناحیه‌ای و محلی دست زد و برای افزایش شتاب هرچه بیشتر نیروی پیشرفت، بنا بر موقعیت‌های گوناگون، کارها را در نواحی سرزمین خویش بخش کرد. روشن است و نیازی به توضیح ندارد که کشورهای عقب مانده در این راه بادشواریهی اقتصادی و معضلات سیاسی فراوان و سنگینی روبرو میشوند که رفع آنها چندان آسان نمی‌نماید و آسان هم نیست. در این گیرودار، گروه‌هایی با منافع متخالف و متضاد نهایت درجه فشار را بر دولت وارد می‌آورند.

ایستادگی و پایداری در برابر اینگونه فشارها، ایجاد موقعیت روانشناسی، «ایده تلوژیک» اجتماعی و سیاسی مناسب و شایسته برای توسعه سریعتر و مؤثرتر اهمیت فوق‌العاده زیاد دارد. اصلاحات ارضی نه تنها در نقشه اقتصاد ملی از نظر بالا بردن میزان تولید و ایجاد اهمیت است، بلکه، در عین حال، وسیله‌ای بر قدرت است برای خرد کردن و درهم کوفتن اساس ساختمان کهنه و پوسیده یک اجتماع بیحرکت و پژمرده. بهبود وضع بهداشت و فرهنگ هم بهمین گونه نتیجه‌ای دوگانه دارد و تیفی است دولبه که هم حجم تولید را بالا میبرد و هم در نحوه اندیشه و روحیه مردم اثر میگذارد.

نگاهداری بیماران، رسیدگی به کهنسالان و مواظبت از پیران، و بالاتر از آن حمایت و حراست کودکان، اثر تشویقی و تحریکی زیادی در میان مردم دارد ولی در آن میانه، دولتها امکانات مادی و مالی کشور را هم نمیتوانند از نظر دور دارند.

دولتهای کشورهای کم‌رشد، از تشجیع مردم به فداکاری و کاستن از مصرف، بقصد تسریع در «تشکیل سرمایه»، کوتاهی نمیکنند و مردم نیز در بیشتر اوقات باتوان پاسخ موافق میدهند. توسعه نیافتگان راه دیگری جز این نمی‌بینند که بخشی از درآمد ملی را که بخرج مصرف میرسد کاسته، هرچه بیشتر به سرمایه‌گذاری اختصاص دهند. روشن است که این امر فداکاری و از خود گذشتگی یک یا دو نسل را میخواهد و بسیار رنج‌آور است اما از آن گریزی نیست.

یکی از دشواریهایی که کشورهای توسعه نیافته، کم‌امایش همشان، با آن دست‌بگیرانند وجود مدیریت نارسا و نالایق و گاهی فاسد است. اگر فراموش کنیم که بسیاری از ممالک عقب افتاده دستگاه مدیره شایسته ندارند از واقع بینی های بیرون نهاده‌ایم.

طرح برنامه اقتصادی از سوی یک مرکز واحد، بویژه با وضع سیاسی و اجتماعی و اداری ناتوان و گاهی لرزان کشورهای توسعه نیافته، و اکثریت زیاد بیسوادان در این چنین سرزمینها، کاریست بس دشوار که احتمال شکست در آن زیاد است. هر قدر هم زیاد نسبت باین امر بدبین باشیم و امکان اشتباه و عدم موفقیت را فوق‌العاده بدانیم باز نمیتوانیم انکار کنیم که این کار خود کوششی است برای رهائی از وضع خراب موجود و علی‌ای حال، بهتر از هیچ. دولتهای عقب افتاده اغلب خود واقف و آگاه بر این مسأله هستند.

میزان و شتاب افزایش جمعیت و توالد و تناسل در کشورهای توسعه نیافته بسیار زیاد است و حتی از میزان آن در آغاز پیشرفت ممالک صنعتی میگردد. سخن اینجاست که باروری تولید در سرزمینهای عقب افتاده همپای افزایش جمعیت بجلو نمیرود. جمعیت کشورهای توسعه نیافته امروزه یک سوم بیش از رقمی است که در ابتدای شروع جنگ جهانی دوم میبود و انتظار میرود که در ظرف سی یا چهل سال آینده دو برابر شود (۱). با این وصف، در کشورهای توسعه نیافته، حتی در آنها که سرشار از منابع طبیعی و غنی هستند، باید کوششی عظیم بشود که با افزایش روزافزون تعداد نفوس، لااقل سطح زندگی در همان حالی که هست بماند و زیادی جمعیت سدی در راه پیشرفت معاش نشود.

نقشه اقتصاد ملی بیشتر ممالک توسعه نیافته در کنار خود « سیاست جمعیت » دارد که در تکاپوست تا از افزایش نابجای نفوس جلوگیری کنند و اثرات زیاد شدن درآمد سرانه، که باخون دل بدست میآید، بیحاصل و بی نتیجه نشود.

اکنون هنگام آن رسیده که ببینیم یک نقشه اقتصاد ملی بطور نمونه چیست و مقیاسهای سنجش آن کدامند؟

با وجود تمام اختلافاتی که از نظر جمعیت، منابع طبیعی، شتاب پیشرفت وضع اجتماعی و سیاسی کشورهای توسعه نیافته هست، بطور کلی، نقشه اقتصادی ملی باید پیشرفت کلی اقتصاد کشور را فراهم آورد، موجب دگرگونیها و تغییرات اجتماعی در ساختمان جامعه شود (و در عین حال بران نظارت کند)، بصورت مداخلات دولت در امور پرور و ظهور کند. این نقشه علی الاصول، باید مبتنی بر علیت عوامل لونا لونا، اعم از « اقتصادی » و یا « غیر اقتصادی » در ترکیب جامعه باشد.

نقشه و برنامه اقتصاد ملی باید بر اساس مطائعه روابط موجود و محسوس در سیستم اجتماعی باشد. چنین اساس و پایداری کاملاً غلطی و منطقی است. پیشرفت در اجرای نقشه ملی وقتی میسر و امکان پذیر است که علوم اجتماعی مرحله عمل و فعلیت در آید و ضمناً، معرفت و آگاهی ما به روابط فوق الذکر فزونی یابد.

نقشه اقتصاد ملی « استراتژی » کار است. دولتی که بارسنکین مسئولیت پیشرفت اقتصادی کشوری را بردوش گرفته نمیتواند در انتظار بنشیند که معرفت اجتماعی به حد مورد نظر و مطلوب و مکفی برسد. باید بهترین و دقیقترین تخمینها را از حقایق و روابط اجتماعی بزند و دست بکار شود.

نقشه اقتصاد ملی بشکل محاسبه هزینه و سود مؤسسات خصوصی و سازمانهای بازرگانی بنا نمیشود.

بسیاری از سرمایه گذارها در نقشه ملی سودآور، از نظر: بازار، نیستند. این مسأله نه فقط برای ایجاد صنایع سنگین و بزرگ — که در آینده دور بکار میپردازند — صادق و راست است بلکه در موارد بسیار دیگری هم درست در میآید.

در نقشه ملی سرمایه گذاری در راه بسیاری از صنایع، اصلاً، از آن روی میشود که چون در گذشته سودآور نبوده، در زمان حال هم نفعی ندارد، افراد و سرمایه‌های خصوصی بدان توجه و التفاتی نکرده لهذا بدید نیامده‌اند. اینگونه رشته‌ها اگر سودی داشت افراد و سرمایه

های خصوصی باجگادش کمر می‌بستند .

کشورهای توسعه نیافته را اقتصادی است «راکد» و پژمرده و منظور اینست که نمیتوانند پیروزمندان با کشورهای پیشرفته صنعتی برقاوت بردازند . در این جاست که دولتهای چنین ممالکی وارد میدان میشوند و «حمایت» کافی از رشته‌های تولید داخلی میکنند تا تاب ایستادگی در برابر نیروهای بازار بیاورند و بر جای بمانند .

در این نحوه عمل دولتها منافع آینده ، آن هم گاهی آینده دور ، جامعه را ملحوظ و مرعی میدارند . محاسبات اشخاص و سرمایه‌های خصوصی ، که برپایه هزینه و سود استوار است ، نمیتواند بهدفعهای اجتماعی نقشه اقتصاد ملی وفادار بماند .

دولت‌های سرزمینهای توسعه نیافته سرمایه‌گذارهای نقشه اقتصاد ملی تنها از دیدگاه سود و زیان نمی‌نگرند ، و نباید و نمیتوانند بنگرند ، بلکه توجه کافی دارند که هر سرمایه‌گذاری جدید نفعی برای جامعه دارد و به پیشرفت همه جانبه و تکامل اجتماع ، براههای گوناگون، یاری میکند .

البته عقل و خرد و منطق حکم میکند که دولتها ، در سرمایه‌گذارها ، تا اندازه‌ای به تحصیل سود و کسب منفعت هم توجه داشته باشند اما وقتی منافع بالاتری در میان است آن‌را فدای «نفع آبی» نکنند . بنابراین نظر است که دولتها حجم کلی و چگونگی توزیع و تقسیم سرمایه‌گذاری میان صنایع مختلف و بین صنعت و کشاورزی بطور کلی و در بهداشت و فرهنگ و طرحهای آموزشی و غیره را خود عهده‌دار میشوند و تعیین میکنند . این تقسیم بندیها را براساس «بازار» انجام دادن ممکن نیست .

طبیعی است که عوامل گوناگون سیستم قیمتها ، و مخصوصاً هزینه‌ها و قیمت‌ها و سودهای بیان شده به پول ، مبنائی می‌هستند که ، در عمل ، نقشه اقتصاد ملی ، بمقدار زیادی ، بر روی آنها طراحی میشود . این عوامل و مسائل مقایسه و مقابله نتایج برنامه و نقشه اقتصاد ملی را ، بنحو مشروح و قابل اطمینان ، فراهم میسازند .

جهت و تمایل بسیاری از جریان‌های اقتصادی در نقشه ملی از دگرگونیهای قیمتها ، هزینه‌ها و سودها ، که بر اثر تغییرات سیستم قیمتهای جاری روی میدهد متأثر و دگرگون میشود . وضع «ایده‌آل» آن است که تغییرات اینگونه تمایل هادریست موازی با تغییرات منافع افراد و سرمایه‌های خصوصی باشد . این وضع ، در عمل تقریباً هرگز بمتصه ظهور نمیرسد . مقیاسهای برنامه و نقشه اقتصاد ملی کاملاً در بیرون و خارج سیستم قیمتها قرار دارند . شاید از تغییرات درآمد ملی و درآمد سرانه و حجم تولید بتوان مقیاسی برای پیشرفت برنامه بدست

آورد اما یک مقیاس عینی خارجی وجود ندارد تا برای طرح نقشه و برنامه یکار گرفته شود. نقشه اقتصاد ملی و هدفهای آن، در آخرین تحلیل، با تصمیم‌هایی که مظهر انتخاب میان دست‌های گوناگون، و گاهی ناسازگار هدفها و وسائل هستند تعیین میشود.

نظریه کسانی که معتقد بودند: نقشه‌ها و برنامه‌های اقتصادی بدو دلیل:

۱- نبودن بازار آزاد.

۲- نبودن سیستم هزینه و سود که مقیاس و وسیله سنجش نتایج را بدست دهد.

محمکوم به شکست است، امروز دیگر هواخواه طرفداری ندارد.

از همه آنچه گفته شد گذشته، سیستم قیمت‌ها در یک کشور توسعه نیافته و بی‌تحرک، خود آنگنان نابسامان است که نمیتواند اساس درستی برای نقشه و برنامه اقتصاد ملی باشد و مقیاس و معیاری برای سنجش آن بدست دهد.

هدف اصلی و غرض نقشه اقتصاد ملی تأثیر ریشه‌ای بر ساختمان اقتصادی است با وسائل موجود و بنابراین، عقل حکم میکند که منابع را به ترتیب الاهم و فالاهم به‌امور مختلف تخصیص دهند. اگر در استفاده از منابعی که فراوان هستند اسراف و زیاده‌روی شود، وجنبه‌های تبلیغاتی و نمایشی کار را زیاده از حد و اندازه کنند، نه فقط نتیجه نمیکینند بلکه لازم می‌آید که اساس نقشه را از نو طراحی و بی‌ریزی کنند.

دیگر هدف نقشه اقتصاد ملی، غلبه بر خشکی و جمود اقتصادی است که از خصائص و مشخصات بارز یک دستگاه اقتصادی توسعه نیافته است. کشورهای توسعه نیافته در کارآند که بازارها را هرچه بیشتر گسترش دهند و در راه این مقصود از همه امکانات و وسایل و ابزارها و نوسانات و تمایلات قیمت‌ها، در این بازارهای رو به گسترش، گاهی مقیاس و راهنمای نیکوئی برای دولت در موضوع اجرای نقشه است.

سوم هدف نقشه اقتصاد ملی آزاد ساختن ورهائی اذهان و اندیشه‌های مردمان از تیود فکری و زنجیرهای اوهم و تعصبات نارواست. این امر در پیشبرد برنامه‌ها و نقشه‌ها تأثیری بی‌اندازه زیاد دارد.

نقشه اقتصاد ملی، طبعاً، در بازارگانی بین‌المللی هم اثر میگذارد.

طرح پیشرفت و توسعه اقتصادی مستلزم خرید بیشتر وسائل سرمایه‌ای از خارج و کشورهای بیگانه و بازارهای جهانی است. اگر وامهای دریاتی از خارج نتواند بول این کار را فراهم آورند، تنها یک راه دیگر باز میماند و آن هم افزایش صادرات است. (کشورهائی که دارای منابع استثنائی چون نفت هستند وضعی خاص در این مسأله دارند) اما افزایش صادرات اینگونه

کشورها را دو امر مهم و قابل توجه محدود میکند :

نخست ، قدرت تولیدی اندک خود ممالک توسعه نیافته .

دوم ، طبیعت بی کشش و غیر قابل انعطاف تقاضای خارجی ، بویژه برای فرآورده های سرزمینهای عقب افتاده .

دولتهای عقب افتاده ، غالباً ، بامحدود کردن ورود کالاهای مصرفی و تجملی (که اکثر اوقات ممنوع ورود میشوند) کمک زیادی به تعادل و تراز موازنه پرداختهای خویش میکنند .

د لرونکی ترکیب بازرگانی خارجی و کمی کالاهای مصرفی ، بناچار شیخ تورم را در برابر دیدگان دولتهای عقب افتاده میآورد . برای جلوگیری از تورم و مقابله با آثار سوء آن دولتها دست بکارهای گوناگونی میزنند : ازیکسو به افزایش تولیدات کشاورزی از راههای مختلف (وازمه غیر شخصی کردن وامهای کشاورزی ، دراختیار گرفتن سرزمینها بسبب کوچکی بازار سابقه ندارد) بپردازند و ازسوی دیگر ، تولید صنایع داخلی را تسریع و افزون میکنند تا اختلاف سطح میان «قدرت خرید» و «عرضه» جبران و ندرت شود . دولتها از نظارت بر قیمتها هم استعانت میجویند و مقرراتی برای مصرف وضع میکنند تا از تقاضای کالاهای تجملی بکاهند و از نتیجه قطعی آن، که راندن سرمایه بنا به رشته های تولیدی غیر لازم و غیر ضروری است ، مانعت کرده باشند . دولتهای سرزمین های توسعه نیافته ، در نقشه اقتصاد ملی خویش و برای «تشکیل سرمایه» توجه زیادی به پس انداز دارند و مردمان را بطریق گوناگون باین کار تشویق و ترغیب میکنند . (لراین که توانائی پس انداز و مقدار آن در اینچنین کشورها بسیار اندک و کم است) .

در کشورهای توسعه نیافته ، در همان زمانیکه سرمایه گذاری و تولید فزونی میگردد و هم چنانکه عوامل تولیدی ترکیب نوینی میبایند باید انتظار فشارهای تورمی داخلی را داشت . حتی اگر تورم شدیداً و قویاً مهار شود ، باز جریان توسعه و پیشرفت بردرآمدهای پولی ، بنحوی از انحاء ، منعکس میگردد و تقاضاهای مواد مصرفی زیاد میشود و طبعاً ، قسمتی از تقاضای کلی «روی به کالاهای وارداتی میآورد . مسلم است که ، افزایش کالاهای وارداتی بزیان اندخته و ذخیره ارزی کشور تمام میشود و برای حراست و حفاظت آن هم شده ، کشورهای عقب افتاده ، تا حد امکان جلوی واردات را میگیرند و از حجم آن میکاهند .

آمار نشان میدهد و لواه است که آن دسته از کشورهای توسعه نیافته ، که در راه پیشرفت ، جلوی تورم را گرفته اند ، میزان و سرعت گسترش ثابت و مداومی در حدود ۶٪ داشته اند ، درحالی که کشورهای گرفتار تورم ، اولاً میانگین پیشرفتشان تقریباً ۴٪ بوده ثانیاً سرعت توسعه

در تمام آنها یکسان و در تمام اوقات یکنواخت نبوده است .^۱

نبودن تورم در کشورهای روبه توسعه :

نخست ، سرمایه‌گذاران اجازه میدهد ، نازروی عقل و دانش ، سرمایه خود را در راههایی بکار اندازند که تولید افزایش یابد و هم مقید بحال «تشکیل سرمایه» باشد .

دوم ، اعتماد و اطمینان مردم را بیول می‌افزاید و دنبالش ، پس انداز را تشویق میکند . کشورهای توسعه نیافته ، برای افزایش حجم صادرات ، بمنظور و بقصد تهیه ارز بیشتر ، در غالب اوقات به تولید کنندگان داخلی کمک مالی میکنند تا آنان را نیروی رقابت در برابر بیگانگان پدید آید . در بیشتر ممالک عقب افتاده ، فرآورده‌های نو فزونی یافته در خود بازار داخلی ، بسبب رکود کهن و دیرینه اقتصادی ، مصرف میشوند و خواستار و متقاضی دارند . بدیگر سخن ، جانشین و جایگزین مواد وارداتی میشوند .

دولتهای سرزمینهای توسعه نیافته ، هرچه بیشتر ، در امر بازرگانی خارجی و نقل و انتقالات ارزی دخالت میکنند تا وصول به هدفهای ملی را باتمام موانع و مشکلات ممکن سازند .

در کشورهای توسعه یافته ، بسبب کوچکی و محدودیت بازارهای داخلی ، بسیاری از صنایع رشد لازم را نکرده ، «گورزا» مانده‌اند و عمان بازارهای کوچک را هم بیگانگان ، با قدرت تولیدی قوی و نیرومند خویش ، زیر سلطه و نفوذ گرفته‌اند . روش حمایتی دولتهای عقب افتاده امکان پرورش و رشد و نمو را بصنایع ملی و داخلی میدهد و میتوان باصراحت اعلام داشت که طریقی است منحصر بنزد .

کشورهای توسعه نیافته دلیل محکم دیگری هم در دست دارند که روش حمایتی آنها را توجیه میکند و مشروع میسازد . و آن این است که گذشته از منافع سودهای عادی و معمولی تجاری ، پیدائی صنعت از نظرهای دیگر هم به کشور کمک میکند و یکی از آن میان بوجود آمدن گروه کارگران متخصص و آشنائی بیشتر مردم با «تکنیک» نوین است . شکست یا پیروزی این روش از دید ناه بازرگانی و تجارت مسأله‌ای دیگر وجد است .

در کشورهای عقب افتاده ، تعداد بسیار زیادی از «بازو - کارها» بسبب بیکاری و یا «بیکاری نهان» مهمل و معطل و بیحاصل مانده و میمانند . روش «حمایتی» برای رفع این وضع و نیز استفاده از چنین موقعیتی هم شده ، لازم و ضروری مینماید .

از آنچه رفت بخوبی برمیآید که کشورهای توسعه نیافته دلائل فراوانی دارند که چرادرست بتولید کالاهائی زنند که از خارج ارزانتر بدست میآید و چرا اقدام بصدور کالاها و فرآورده‌ها

بضرر کنند ؟

در روزگار نو، در نیمه دوم سده بیستم، نظریه کلاسیک و کهنه «هزینه تولید نسبی»، که از عصر «ریکارد و» بعد طرفداران بسیاری بخود دیده، برای کشورهای توسعه نیافته قابل قبول نیست و در میانشان طرفدار و خریداری ندارد.^۱

منوچهر تهرانی

۱- منابعی که برای تهیه نوشته بکار رفته عبارتند از :

- 1— Analysis & Projections of Economic Development, An Introduction to the techniques of programming, United Nations Economic Commission for Latin America, New York, 1955.
- 2— The Economic of Under-Developed Countries,
by: P.T. Bauer & B.S. Yamey,
James Nisbet & Co., Ltd., Cambridge University Press' Feb. 1959.
- 3— Economic Theory & Under-Developed Regions,
by: Gunnar Myrdal,
Gerald Duckworth & Co., Ltd., London, Nov. 1959.
- 4— Economic Society,
by: Victor Cohen,
William Heinemann Ltd., London, 1955.
- 5— The Psychology of Economics,
by: Walter A. Weisskopf,
Routledge & Kegan Paul Ltd., London, 1955.